

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عادیات (جله دوازدهم)

نقم مفهومی استاد اخوت ۹۶/۰۸/۲۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

قلب ذاکر شود یعنی چه؟ «ذکر» به معنای مصطلح آن، همان یاد خداست و هر انسانی هم به هر تقدیر حظّ و بهره‌ای از یاد خدا دارد. به هر حال هر چه قدر که خدا برای فرد موثرتر و قوی‌تر در وجود باشد، یاد خدا و ذکری که می‌کند موثرتر است. یعنی خدا قوی باشد، یاد خدا هم قوی است. اگر یاد خدا در کسی اثر نکرد یعنی خدایش، خدا نیست. در واقع احضار یاد خدا را «ذکر» می‌گویند. مشکل دو جاست: «یاد» یا «خدا». که اغلب در ما مشکل «خدا» است که خدایمان «علیم» و «قدیر» نیست؛ بنابراین اثرات خدایمان هم کم است و الا اگر خدایی «ارحم الراحمین» باشد، خدایی «رب العالمین» باشد، یادش «رحمت» و «ربوبیت» و «اثر» می‌آورد ولی اگر خدا خالی از این خصوصیات باشد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

ان شاء الله که خداوند یادش را در ما جاری کند به برکت صلوات.

هیچ چیزی در این دنیا با ارزش‌تر از این که خدا را یاد کنیم نیست، زیرا کسی که خدا را یاد نکند نمی‌تواند خود را بشناسد و اطرافش را ادراک کند و «دعا» یکی از راه‌های تقویت ذکر است. هم از جهت «یاد» و هم از جهت «خدا».

ان شاء الله ابتدا بحث را به سرانجام می‌رسانیم و در ادامه دوستان پژوهش‌شان را ارائه دهند.

از سوره مبارکه عادیات، موضوعات مهمی را استخراج کردیم که یکی از این موضوعات، «امت و امام» بود. «امت» را در سه رویکرد یا سه لایه مطرح کردیم که دوتای آن بحث شد و یکی برای امروز ماند.

(۱) شکل گیری

(۲) استقرار

(۳) شکوفایی: وقتی به بلوغ و رشد می‌رسد و در واقع تکامل پیدا می‌کند.

مباحث مهمی اینجا لازم است که مطرح شود، که به طور کامل ۸ جلسه نیاز داشته باشد، ولی به هر حال حوصله جمع و مباحث به گونه‌ای است که نمی‌توان همه را بیان کرد و سعی می‌شود که برخی از مطالب مطرح شود تا سریع‌تر پیش برویم.

ما در حوزه امت‌سازی، بحث امام را داریم؛ روایات زیادی داریم که مثلاً کتاب بصائر الدرجات مجموعه‌ای از روایات است که راجع به این موضوع است که هر کسی ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) بالاخص ولایت ائمه (علیهم‌السلام) را نپذیرد، کافر است و حتی از دین خارج شده و شبیه شده است. چند نمونه از این روایات این چنین‌اند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه‌السلام) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ إِنَّ مِنْ اسْتِكْمَالِ حُجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ تَرَكَ وَكَلَايَةَ عَلِيٍّ وَاخْتَارَ وَكَلَايَةَ مَنْ وَآلِي أَغْدَاءَهُ وَانْكَرَ فَضْلَهُ وَفَضْلَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّ فَضْلَكَ فَضْلَهُمْ وَحَقَّكَ حَقُّهُمْ وَطَاعَتَكَ طَاعَتَهُمْ وَمَعْصِيَتَكَ مَعْصِيَتَهُمْ وَهُمْ الْأَيْمَةُ الْهُدَاهُ مِنْ بَعْدِكَ جَرَى فِيهِمْ رُوحُكَ وَرُوحُهُمْ جَرَى فِيكَ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ عَثْرَتُكَ مِنْ طَيْبَتِكَ وَلَحْمُكَ وَدَمُّكَ قَدْ أَجْرَى اللَّهُ فِيهِمْ سُنَّتَكَ وَسُنَّةَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَكَ وَهُمْ خُرَانِي عَلَى عِلْمِي مِنْ بَعْدِكَ حَقًّا عَلَى لَقْدِ اصْطَفَيْتُهُمْ وَانْتَجَبْتُهُمْ وَأَخْلَصْتُهُمْ وَارْتَضَيْتُهُمْ وَنَجَا مِنْ أَحْبَّهُمْ وَالْأَهْمُ وَ سَلَّمَ بِفَضْلِهِمْ<sup>۱</sup> ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَلَقَدْ أَنَانِي جِبْرَائِيلُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَأَحْبَائِهِمْ وَالْمُسْلِمِينَ لِفَضْلِهِمْ.<sup>۲</sup>

هر کسی ولایت امیرالمومنین (علیه‌السلام) را ترک کند، جزء امت هم باشد، به اشقیاء می‌پیوندد و خداوند این حجت را تمام کرده است، که ۱۲ امام تعیین شده، در موقعی می‌گویند که هر امامی عهده‌دار امامت خودش است، این‌ها ناسخ و منسوخ نیستند بلکه شما در زمان هر امامی باید ۱۲ امام را قبول داشته باشد. وقتی این ائمه را مطرح می‌کند این چنین می‌گوید که اصطفای شده، مرتضی شده و ... باید بررسی کنید که این‌ها هر کدام یعنی چه. هم باید آن‌ها را دوست داشته باشید و هم ولایت همه را بپذیرید و هم این که تسلیم فضل همه آن‌ها باشید پس طبیعتاً باید فضل همه

<sup>۱</sup> (۱) - لفضلهم، فی نسخه البحار.

<sup>۲</sup> بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۵۳

این‌ها را بشناسید که تسلیم آن‌ها باشید؛ ما باید به این سمت برویم که فضل هر امامی را بشناسیم، ممکن است بگویند که بروید سیره هر امام را بخوانید یا اینکه مثلاً دعاهای صحیفه را بخوانید و غیره. بنابراین به هر تفصیلی باید شما به «فضل» برسید. بعد از مدتی که هیجان زیارت در شما فروکش شد و سالی ۳ تا ۴ بار امامی را زیارت کردید برایتان تکراری می‌شود، در صورتیکه شما اگر فضل آن امام را بدانید و تسلیم فضل شوید یعنی کرنشی پیدا کنید که آن فضل را در خود جاری کنید. شما به عنوان وساطت آن جریان خدمت امام شرفیاب می‌شوید، ملاقات آن فضل و تسلیم آن فضل مهم است.

نوعاً روایات فضائل کلی اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را مطرح می‌کنند، زیرا اول باید اثبات کنند که ما نیازمند لحظه به لحظه به امام هستیم و نسبت به این توجیه نیستیم، زیرا ما نسبت به کل نظام امامت تردید داریم و غالب روایات در اثبات نظام امامت است. آدم‌ها احساس می‌کنند که امامت و رای توحید است در حالیکه این عدل توحید است. نمی‌توانند این دو را یکی کنند. مثلاً در روایات است که امیرالمومنین (عین‌الله، اذن‌الله و...) است.

حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنِ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه‌السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا فَقَالَ الشَّجَرَةُ رَسُولُ اللَّهِ نَسَبُهُ ثَابِتٌ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَفَرْعُ الشَّجَرَةِ عَلِيٌُّّ وَعَصْرُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ وَأَعْصَانُهَا الْأَئِمَّةُ وَوَرَقُهَا الشَّيْعَةُ وَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ مِنْهَا وَرَقَةٌ وَإِنَّ الْمُؤَلَّدَ مِنْهُمْ لَيُؤَلَّدُ فَتُورِقُ وَرَقَةٌ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَوْلُهُ تَعَالَى تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا قَالَ هُوَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْإِمَامِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى شَيْعَتِهِ.<sup>۳</sup>

در واقع آن چیزی که خود درخت است، رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هستند، شاخه‌های درخت حضرت علی (علیه‌السلام) است و نظام آوندی آن که روح جاری در آن درخت است فاطمه (علیها‌السلام) است. شاخه‌های فرعی‌اش ائمه (علیهم‌السلام) هستند و ورق آن شیعه است. این درختان وقتی برگ‌هاش دوباره یک برگ دیگر می‌روید و این یعنی یک شیعه از دنیا می‌رود ولی جایش یک شیعه به دنیا می‌آید.

برخی روایات است که به صورت خاص آمده‌اند و بین ائمه (علیهم‌السلام) تمایز قائل شده‌اند. بحث اصلی ما «امت» بود، بعد از شکوفایی امت نیاز به «امام» داریم، نه، نیاز به «نظام امامت» پیدا می‌کند. یک امام در عصر خودش همه ائمه است. برخی روایات آمده‌اند نظام ولایت را به صورت منظومه‌ای بررسی کرده‌اند.

<sup>۳</sup> بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی‌الله‌علیهم، ج ۱، ص: ۵۹

بْنُ مُنْذِرٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ اغْلَمُوا أَنَّ (اللَّهُ تَعَالَى جَعَلَ لَكُمْ) <sup>٤</sup> أَبَا مَنْ دَخَلَهُ آمِنٌ مِنَ النَّارِ وَمِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اهُدِنَا إِلَى هَذَا الْبَابِ حَتَّى نَعْرِفَهُ قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَحُو رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ <sup>٥</sup> مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْيَتَمَسَّكَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَإِنَّ وِلَايَتَهُ وَكَلَايَتِي وَ طَاعَتَهُ طَاعَتِي مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بَعْدِي فَلْيَعْرِفْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع [مَعَاشِرَ النَّاسِ (مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَوَكَّلِيَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ) <sup>٦</sup> فَلْيَتَوَكَّلِ بَعْلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي] <sup>٧</sup> وَ الْأَيْمَةَ مِنْ دُرَيْتِي فَإِنَّهُمْ خَزَانُ عِلْمِي فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا عِدَّةُ الْأَيْمَةِ فَقَالَ يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَ هِيَ <sup>٨</sup> عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ <sup>٩</sup> وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ [الْحَجَرَ] <sup>١٠</sup> فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا <sup>١١</sup> وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نُقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ [قَالَ اللَّهُ تَعَالَى] <sup>١٢</sup> وَ بَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا <sup>١٣</sup> فَالْأَيْمَةُ يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ [إِمَامًا] <sup>١٤</sup> أَوْ لَّهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ <sup>١٥</sup> <sup>١٦</sup> .

<sup>٤</sup> (٤) في نسخة «ب» و اليقين و البحار و المطبوع: لله.

<sup>٥</sup> (١) من نسخة «ب»، و في اليقين: «و خليفته» بدل «و خليفه الله».

و في المطبوع: «الخلق» بدل «الناس».

<sup>٦</sup> (٢) في اليقين: يستمسك، و كذا في الموضع التالي.

<sup>٧</sup> (٣) في اليقين: من سره أن يتول ولاية الله.

<sup>٨</sup> (٤) ليس في نسخة «ب».

<sup>٩</sup> (٥) في المطبوع: خزان.

<sup>١٠</sup> (٦) في نسخة «ب» و المطبوع: و هو.

<sup>١١</sup> (٧) إشارة الى سورة التوبة: ٣٦.

<sup>١٢</sup> (٨) من نسخة «ب» و اليقين و البحار.

<sup>١٣</sup> (٩) إشارة الى سورة البقرة: ٦٠.

<sup>١٤</sup> (١٠) ليس في نسخة «أ».

<sup>١٥</sup> (١١) المائة: ١٢.

<sup>١٦</sup> (١٢) ليس في نسخة «ب».

<sup>١٧</sup> (١٣) عنه اليقين: ٦٠ و غايه المرام: ١٨ ح ١٥ و ص ٤٥، و ص ١٦٦ ح ٥٧ و ص ١٩٩ ح ٥٦ و ص ٥١٢ ح ١٨.-- و رواه الكراچكى في

الاستنصار: ٢٠ و ٢١ عن ابن شاذان، عنه اليقين: ١٣٢.

و أخرجه في البحار: ٣٦ / ٢٦٣ ح ٨٤ عن اليقين بالطريقتين.

<sup>١٨</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٧٢

بابی وجود دارد که هر کسی وارد آن شود، از آتش در امان است. پس اولین شأنی که براساس روایت است، «حجت» یعنی کارهایش باید براساس حجت باشد.

جابر پرسید که ائمه چند تا هستند؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمودند که جابر سوالی پرسیدی که از روی فراست بود. تو سوال کردی از اسلام به کل آن (اجمعه). تعداد آن‌ها به تعداد ماه‌هاست. ۱۲ ماه داریم، پس ۱۲ امام داریم. شهر یعنی ماه! در ذیل همین آیه هم داریم که منظور ائمه(علیهم السلام) هستند. ما یک امام داریم که نامش شد «شهر»، یکی اینکه «عین». یعنی متناسب با هر نیاز امت یک چشمه جوشانده شد. یکی از معجزات حضرت موسی(علیه السلام) این بود که ۱۲ چشمه برای ۱۲ قوم جوشید. «نقیب» هم نام دیگر بود.

پس در روایت برای آنکه وجه شباهت آن‌ها را بگویند، ائمه را با ماه‌ها بیان کردند، چطور بین ماه‌ها، چشمه‌ها و نقب‌ها تمایز قائل می‌شوید؟

وجه تمایز در روایات این چنین بیان شده‌اند. روایاتی که از پیامبر(صلی الله علیه و آله) است نوعاً در منابع اهل تسنن وارد شده است و روایات مورد تایید اهل تسنن است و به گونه‌ای نیست که فقط ائمه شیعه آن را بیان کرده‌اند و نوعاً در صحیح بخاری و مسلم آمده‌اند.

حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الصَّالِي<sup>۱۹</sup> رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَمَانَ الْعَامِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّادَةَ بْنِ عَبَّادَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ: إِنَّ لِلشَّمْسِ وَجْهَيْنِ فَوَجْهٌ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَوَجْهٌ يُضِيءُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَعَلَى الْوَجْهَيْنِ مِنْهُمَا كِتَابَةٌ ثُمَّ قَالَ أ

<sup>۱۹</sup> (۲) تقدمت ترجمته في المنقبة (۱۶).

<sup>۲۰</sup> (۳) كذا في الأصل. و لم أجد له ذكرا في ما عندنا من كتب التراجم، و انما وجدته باسم (عتبة) و يكنى أبو عميس المسعودي، و الظاهر أنه هو الصحيح.

عده الشيخ الطوسي في رجاله: ۲۶۲ رقم ۶۴۵ من أصحاب الصادق عليه السلام.  
و وثقه ابن سعد في طبقاته: ۳۶۶ / ۶، و ابن حجر العسقلاني في تقريب التهذيب: ۴ / ۲ رقم ۱۷.

تَدْرُونَ مَا تِلْكَ الْكِتَابَةُ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ الْكِتَابَةُ<sup>۲۱</sup> الَّتِي تَلِي أَهْلَ السَّمَاءِ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ<sup>۲۲</sup> وَ أَمَّا الْكِتَابَةُ الَّتِي تَلِي [أَهْلَ]<sup>۲۳</sup> الْأَرْضِ عَلَيَّ<sup>۲۴</sup> (عليه السلام) نُورُ الْأَرْضِيِّينَ<sup>۲۵</sup>.

**نکته:** اگر این حرف‌هایی که بیان می‌شود درست باشد، باید براساس آن نظام‌سازی انجام شود و آن، یعنی عشری زندگی کردن است.

روایت: خورشید دو وجه دارد، یک وجه آن از بالا باید نگاه شود که وجه خالق و جاعل آن خورشید است و (مثل موضوع و مسئله است) وجهی که موجب نورانی شدن اهل زمین می‌شود و تغییراتی که دارد سبب شب و روز و فصول و ماه‌ها می‌شود. وقتی مثلاً در آسمان بروید دیگر شب و روز نداریم و این زمین است که مفهوم لیل و نهار و فصول را تعیین می‌کند. ممکن است کسی بتواند برای همین یک روایت، یک کتاب بنویسد!

و ادامه روایت: هر کدام از این وجود خورشید هم خاصیت ثبت دارند. حضرت (علیه السلام) منتظر ماندند که کسی پرسد که «کتابه» چیست؟ کسی مثل این که پرسید که خودشان بیان کردند، (الله نور السماوات والارض) را حقیقت جاری در خورشید آسمان بگیرد، و آن وجهی از خورشید که می‌تابد و درخشش می‌دهد به زمین، علی (علیه السلام) است.

**نکته:** علی (علیه السلام) در چنین روایاتی همان معنای امامت را می‌دهند.

زمین می‌تواند حالات مختلف داشته باشد ولی در هر حالتی امام یکسان است. به همین دلیل امام در دو ساحت قابل بحث است، یک بحث ملکوتی که نظام اسمائی است، یک وجه امر و نهی‌ای است که وجه زمینی است.

کتاب «مَائَةُ مُنْقَبَةٍ» حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) که از ابن شاذان است و روایت‌های خاص امیرالمومنین (علیه السلام) است و در کتاب حدود ۱۰ تا از آن‌ها ذکر شده است. «منقبت» یعنی آن صفات زیبایی که

<sup>۲۱</sup> (۱) فی نسخه «أ»: کتابه.

<sup>۲۲</sup> (۲) النور: ۳۵.

<sup>۲۳</sup> (۳) لیس فی نسخه «أ».

<sup>۲۴</sup> (۴) عنه البحار: ۲۷/۹ ح ۲۱ و مدینه المعاجز: ۱۵۸ ح ۴۳۲.

<sup>۲۵</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ۷۷

یک نفر دارد یا از همان نقب می‌آید که به معنای صفاتی است که ما را ترغیب می‌کند که از آن کسب نور کنیم. «نقب» راه‌هایی است که برای رسیدن به نور یا آب است، راه نفوذ است.

چند روایت بخوانیم و بعد از آن به تمایزات برسیم، از هر هزار روایت، ۹۹۹ عدد در لایه اشتراک است و ضرورت هم دارد که اول آن‌ها را بخوانیم، فرض بگیرید که با آن قسمت آشنا هستید و وارد تمایزات شوید و این بحث زیاد نیز باز نخواهد شد زیرا علم باید با عمل همراه شود و وقتی به سمت عمل رفتیم باب ادامه علم بر ایمان باز می‌شود و اگر کسی در این مسیر عجله کرد، باب علم بر او بسته می‌شود.

ما یک نظری داشتیم که در این روایات و منقبت‌هایی که آمد تقریباً اثبات شد، اهل بیت (علیهم‌السلام) یک سری دست‌نوشته‌هایی دارند که دست بشر نرسیده است و اعتقاد دارم که روزی این‌ها به عنوان آثار کشف می‌شود و حتی اعتقاد دارم که کتابخانه‌هایی دارند که در زیر زمین یا جایی پنهان است.

اهل بیت (علیهم‌السلام) وقتی روایت را مطرح می‌کنند، لازم نیست که با نقل بیان کنند بلکه خودشان صاحب لوح‌اند. مثلاً امام علی (علیه‌السلام) کتاب «سبعون زراع» دارند، ولی نمی‌دانیم دقیقاً به چه معناست. یعنی امیرالمومنین (علیه‌السلام) در مدینه در این ۲۵ سال حتماً آثاری از خودشان به جای گذاشتند و در روایات است که ما را به این مکتوبه‌ها راهنمایی می‌کنند. مثل این روایت که، احتمالاً از یک کتاب است و در کتاب بصائر هم راجع به دست‌نوشته‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) به خصوص امیرالمومنین (علیه‌السلام) مطرح شده است.

حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ الدَّبَّاجِيُّ<sup>۲۶</sup> رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ بِمِصْرَ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ [قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى]<sup>۲۷</sup> عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه‌السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله):

<sup>۲۶</sup> (۱) هو سهل بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن سهل الديباجي أبو محمد، بغدادی، له كتاب «إيمان أبي طالب»، يروي «الاشعثيات» أو «الجعفریات» عن راويها محمد بن محمد ابن الاشعث بن محمد الكوفي قراءة عليه بمصر، و الكتاب منسوب الى إسماعيل بن بن موسى بن جعفر عليه السلام، يروي عنه ولده موسى بن إسماعيل.

ولد الديباجي سنة ۲۸۶، و مات في صفر سنة ۳۸۰ هـ و صلى عليه الشيخ المفيد. ترجم له في رجال الطوسي: ۴۷۴، رجال النجاشي: ۱۴۱، رجال ابن داود: ۱۸۰ و ص ۴۶۰ رجال العلامة الحلي: ۸۱، جامع الرواة: ۱/ ۳۹۲، رجال السيد الخوئي: ۸/ ۳۳۳ لسان الميزان: ۳/ ۱۱۷، الذريعة: ۲/ ۵۱۳، أعلام القرن الرابع: ۱۳۷ و غيرهم.

<sup>۲۷</sup> (۲) سقط من النسخ، راجع التعليقة السابقة.

دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا مَكْتُوبًا بِالنُّورِ<sup>٢٨</sup> لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ<sup>٢٩</sup> عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ فَاطِمَةُ أُمَّةُ اللَّهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ [عَلَى مُحِبِّيهِمْ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ]<sup>٣٠</sup> عَلَى مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ<sup>٣١</sup>.

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ الشَّيْخُ الصَّالِحُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَعْرَجُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي الرَّبِيعُ بْنُ يَزِيدَ الرَّقَّاشِيُّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله):

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادِي<sup>٣٣</sup> عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ (أَوْلَهَا يَا صِدِّيقُ)<sup>٣٤</sup> يَا ذَالُ يَا عَبَادُ يَا هَادِي يَا مَهْدِي يَا فَتَى يَا عَلِيُّ مَرَّةً<sup>٣٥</sup> أَنْتَ وَشِعْتُكَ إِلَى الْجَنَّةِ بغيرِ حِسَابٍ<sup>٣٦</sup>.

<sup>٢٨</sup> (٣) في نسخة «ب» و الخصال: بالذهب.

<sup>٢٩</sup> (٤) في نسخة «ب» و الخصال: حبيب.

<sup>٣٠</sup> (٥) من غاية المرام و مدينة المعاجز.

<sup>٣١</sup> (٦) عنه غاية المرام: ٥٨٦ ح ٨٢، و مدينة المعاجز: ١٤٩ ح ٤١٥ و ص ٢٥٦ ذ ح ١٠٣.

و رواه الكراجكي في كنزه: ٦٣ بإسناده عن ابن شاذان، عنه البحار: ٢٧/٢٢٨ ح ٣١ و روضات الجنات: ٦/١٨١.

و رواه الصدوق في الخصال: ١/٣٢٣ ح ١٠ بإسناده الى محمد بن الأشعث عنه البحار:

٨/١٩١ ح ١٦٧، و أخرجه في البحار: ٣/٢٧ ح ٦، عنه و عن المائة منقبة.

و رواه الطوسي في أماليه: ١/٣٦٥ ح ٧٧، عنه البحار: ٢٧/٤ ح ٨.

و رواه الخوارزمي في المناقب: ٢١٤، و الحموي في فرائد السمطين: ٢/٧٣ ح ٣٩٦— و العسقلاني في لسان الميزان: ٥/٧٠ و ص ١٩٤، و الكنجي في كفاية الطالب: ٤٢٣ و أضاف في آخره «مهتما ذكر الله».

و الصراط المستقيم: ٢/٧٥ ح ٤، و كشف الغمة: ١/٩٤، عنه البحار: ٤٣/٣٠٣، و الطرائف:

٦٤ ح ٦٥، و الذهبى في ميزان الاعتدال: ٢/٢١٧ جميعا باسنادهم الى ابن عباس.

و أخرجه البدخشي في مفتاح النجا: ١٥ (مخطوط) عن الخطيب و الحافظ أبو محمد عز الدين عبد الرزاق بن رزق الله الجزري الشافعي عن ابن عباس.

و أخرجه ابن حسويه في درر بحر المناقب: ٣١ (مخطوط) عن كتاب الفردوس.

و رواه الخوارزمي في مقتل الحسين: ١/١٨ بإسناده الى ابن مردويه بإسناده الى موسى ابن إسماعيل.

<sup>٣٢</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٨٧.

<sup>٣٣</sup> (١) في نسخة «أ»: ينادون.

<sup>٣٤</sup> (٢) في نسخة «ب» و غاية المرام ح ٨٨: يا صدق. و في المناقب: يا صديق.

<sup>٣٥</sup> (٣) في نسخة «أ»: أخرج.

<sup>٣٦</sup> (٤) عنه غاية المرام: ٥٨٧ ح ٨٨.

و رواه الخوارزمي في المناقب: ٢٢٨ بإسناده الى ابن شاذان، عنه غاية المرام: ٥٨٣ ح ٤٩ و مصباح الأنوار: ٩٥ (مخطوط)، و إحقاق الحق: ٤/٢٩٩ و ج

٧/١٧٤ و ج ٨/٦٠٥.

<sup>٣٧</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ١٥٠.



این را به جای امیرالمومنین (علیه السلام) بخوانید ائمه (علیهم السلام). البته برخی از روایات است که به طور خاص می گوید که این صفت فقط برای امیرالمومنین (علیه السلام) باید به کار رود.

«دال» به معنای راهبر است یعنی هم نشان می دهد و هم می برد.

به نظر می رسد که اسم ائمه براساس یک مسمایی طراحی شده است.

همه اهل بیت (علیهم السلام) اسمائشان مسمی داشته و با صفات الهی ارتباط پیدا می کرده است.

أَخْبَرَنِي أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُتَوَكَّلٍ قَالَ حَدَّثَنَا زُفْرُ بْنُ الْهَدَيْلِ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنِي مُورِقٌ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سُمِّيَ<sup>٣٨</sup> الْحَسَنُ حَسَنًا لِأَنَّ يَإِخْسَانَ اللَّهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْحَسَنُ<sup>٣٩</sup> مُشْتَقٌّ مِنَ الْإِخْسَانِ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ اسْمَانِ [مُشْتَقَّانِ]<sup>٤٠</sup> مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْحُسَيْنُ تَصْغِيرُ الْحَسَنِ<sup>٤١</sup>.<sup>٤٢</sup>

مثلا حسن از اسم احسان خداست و حسین همان حسن است و اسم تصغیر حسن است.

این گونه نیست که حسین (علیه السلام) کوچک شده است، بلکه به وسیله این بزرگواران زمین و آسمان برپا شده است. در واقع این ها اسمی برای قیام آسمان ها و زمین است.

کم کم به سمت تمایز می رویم.

عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو خَيْثَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِي أَنْذِرْتُمْ وَبِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) اهْتَدَيْتُمْ وَ قَرَأَ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ<sup>٤٣</sup> وَ بِالْحَسَنِ أُعْطِيتُمْ

<sup>٣٨</sup> (١) فی نسخه «أ»: و انه سمی.

<sup>٣٩</sup> (٢) فی نسخه «ب»: الحسین.

<sup>٤٠</sup> (٣) من نسخه «ب» و المطبوع.

<sup>٤١</sup> (٤) عنه: مدينة المعاجز: ٢٠٢ ح ٤، و ص ٢٣٧ ح ٨ و حلیة الابرار: ١/ ٤٩٩.

و أخرجه فی البحار: ٢٥٢/٤٣ ذ ح ٣٠، و العوالم ١٦- عوالم الامام الحسن علیه السلام: - ٢٥ ذ ح ٥ عن مناقب ابن شهر اشوب: ٣/ ١٦٦.

<sup>٤٢</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٢١

<sup>٤٣</sup> (٩) الرعد: ٧.

الْإِحْسَانَ وَبِالْحُسَيْنِ تَسْعُدُونَ وَبِهِ تَشْقُونَ<sup>٤٤</sup> أَلَا وَإِنَّ<sup>٤٥</sup> الْحُسَيْنَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَنْ عَادَاهُ<sup>٤٦</sup> حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رَائِحَةَ<sup>٤٧</sup> الْجَنَّةِ<sup>٤٨ ٤٩</sup>.

به وسیله من انذار می شوید و به وسیله امیرالمومنین (علیه السلام) هدایت می شوید، و به واسطه امام حسن (علیه السلام) به شما احسان می شود، می پرسید که مگر هدایت غیر احسان است، فعلا این گونه بشنوید. در نظر من این بود که این مباحث با امام حسن (علیه السلام) باید باشد و سعادت و شقاوت انسان ها با حسین (علیه السلام) معلوم می شود. امام حسین (علیه السلام) بابی از ابواب بهشت است و کسی که با او دشمنی کند رائحه بهشت بر او حرام می شود.

جالب است که هدایت نزد اولوالالباب و اهل بیت (علیهم السلام) مقوله ای دارای تفصیل است اما برای ما هدایت همان فوز و همان سعادت و ... است، باید به تفصیل برسیم تا بتوانیم از آن ها بهره مند شویم.

شما باید مجموعه روایات را بشنوید و اجمالا بفهمید که توسط آن ها تنوعی از هدایت وجود دارد.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ تَمَامِ الزِّيَّاتِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ وَ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ<sup>٥٠</sup> عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَنَا وَارِدُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ السَّاقِي وَ الْحَسَنُ الدَّائِدُ<sup>٥١</sup> وَ الْحُسَيْنُ الْأَمِيرُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْفَارِضُ<sup>٥٢</sup> وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاشِرُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّائِقُ وَ مُوسَى بْنُ

<sup>٤٤</sup> (١٠) في البحار: تشبثون.

<sup>٤٥</sup> (١١) في نسختي «أ، ب» و انما.

<sup>٤٦</sup> (١) في نسخة «ب» و المطبوع و المقتل: عانده.

<sup>٤٧</sup> (٢) في البحار و البرهان و غاية المرام: ريح.

<sup>٤٨</sup> (٣) عنه البحار: ٣٥/٤٠٥ ح ٢٨ و غاية المرام ص ٢٣٥ ح ٦ و البرهان: ٢/٢٨١ ح ١٨.

و رواه الخوارزمي في مقتل الحسين ١/١٤٥ يأسناده الى ابن شاذان.

<sup>٤٩</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٢٢

<sup>٥٠</sup> (٤) في المقتل و البحار: بشير، و ما أثبتناه في المتن هو الصحيح، و سعيد بن قيس هذا هو الذي مدحه الإمام علي عليه السلام بقوله في همدان:

سألقوهم حامى الحقيقة ماجدا سعيد بن قيس و الكريم يحامى Z\E\ كما انى لم أقف فى كتب التراجم على رجل من أصحاب علي عليه السلام باسم «سعيد بن بشير».

<sup>٥١</sup> (٥) في نسخة «ب» و خ ل و فرائد السمطين: الرائد.

<sup>٥٢</sup> (٦) في نسخة «ب» القانط، و فى المقتل و البحار: الفارط.

جَعْفَرٍ مُّحْصِي الْمُحْسِنِينَ وَالْمُبْغِضِينَ وَ قَامِعِ الْمُنَافِقِينَ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُزَيْنٌ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مُنْزِلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي دَرَجَاتِهِمْ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ خَطِيبُ شِيعَتِهِ<sup>٥٤</sup> وَ مُزَوِّجُهُمُ الْخُورَ [الْعَيْن] <sup>٥٥</sup> وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَضِيئونَ بِهِ وَ الْقَائِمُ<sup>٥٦</sup> شَفِيعُهُمْ<sup>٥٧</sup> يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيْثُ لَا يَأْذَنُ اللَّهُ إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى<sup>٥٨، ٥٩</sup>.

الفاظي که به کار رفته است اغلب در زبان عرب مرسوم نبوده و این جالب است.

وارد به معنای ورد (ورد خودمان)، ولی وقتی وارد می آید جنبه فاعلیت برای او می آورد یعنی من همان کسی هستم که به واسطه من حوض برای شما مطرح می شود، نه اینکه من وارد حوض می شوم بلکه وارد کننده حوض منم. یعنی بهشت، مسیر هدایت و تعریف جامعیت اسلام، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) است و آن حوض یک سقایتی می خواهد که علی (علیه السلام) واسط آن است،

- امام حسن (علیه السلام)، ذائد یعنی حامی؛
- امام حسین (علیه السلام)، آمر یعنی امر کننده؛
- علی بن الحسین (علیه السلام)، فارض؛
- محمد بن علی (علیه السلام)، ناشر؛
- جعفر بن محمد (علیه السلام)، هول دهنده؛
- موسی بن جعفر (علیه السلام)، محبین و مبغضین را می شمارد و منافق را در هم می گوید؛
- علی بن موسی (علیه السلام)، زینت بخش مومنین؛

<sup>٥٣</sup> (٧) فی نسخه «أ»: زین، و فی فرائد السمطين: معین.

<sup>٥٤</sup> (٨) فی البحار و المطبوع: شيعتهم، و فی نسخه «ب»: شيعته يوم القيامة.

<sup>٥٥</sup> (٩) من نسخه «ب» و المقتل و المطبوع.

<sup>٥٦</sup> (١) فی نسخه الأصل: و الهادي، و فی البحار: و الهادي المهدي، و فی المقتل: و المهدي.

<sup>٥٧</sup> (٢) فی المطبوع: هادي شيعتهم.

<sup>٥٨</sup> (٣) رواه بالاسناد عنه الخوارزمي فی مقتل الحسين: ٩٤/١، عنه الطرائف ص ١٧٣ ح ٢٧١ و الصراط المستقيم: ١٥٠/٢، و حلیة الابرار: ٧٢١/٢ ح ١٣٠، و غایة المرام ص ٣٥ ح ٢٢ و ص ٦٩٢ ح ٢.

و رواه الحموي فی فرائد السمطين: ٣٢١/٢ ح ٥٧٢ یا سنده الی الخوارزمي، عنه غایة المرام ص ١٩٥ ح ٤٣.

و آورده ابن شهر اشوب فی المناقب: ٢٥١/١ عن الحارث بن سعيد بن قيس عن علي عليه السلام و عن جابر كليهما عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، عنه البحار: ٢٧٠/٣٦ ح ٩١ و عن الطرائف.

و أخرجه فی الإنصاف: ١٤ عن الطرائف.

<sup>٥٩</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٢٣

- محمد بن علی (علیه السلام)، قرار دهنده اهل جنت در بهشت؛
- علی بن محمد (علیه السلام)، مجموعه خطابه‌ها با امام هادی (علیه السلام) است.

نکته: این روایات چند بعدی است. باید از این‌ها یک طرح کلی دریافت کنید.

روایت دیگری است که کمی از قبلی شسته رفته‌تر است:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَغَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ وَهْبِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو قَبِيصَةَ شَرِيحُ بْنُ مُحَمَّدِ الْعَبْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي نَافِعٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام):  
 يَا عَلِيُّ أَنَا نَذِيرُ أُمَّتِي وَ أَنْتَ هَادِيهَا وَ الْحَسَنُ قَائِدُهَا وَ الْحُسَيْنُ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَامِعُهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَارِفُهَا وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كَاتِبُهَا وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِيهَا<sup>٦٠</sup> وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُعْبِرُهَا وَ مُنْجِيهَا وَ طَارِدُ مُبْغِضِيهَا وَ مُدْنِي مُؤْمِنِيهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَائِمُهَا<sup>٦١</sup> وَ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَاتِرُهَا<sup>٦٢</sup> وَ عَالِمُهَا وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُنَادِيهَا<sup>٦٣</sup> وَ مُعْطِيهَا وَ الْقَائِمُ الْخَلْفُ سَاقِيهَا وَ مُنَاشِدُهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ<sup>٦٤</sup> يَا عَبْدَ اللَّهِ<sup>٦٥</sup>.

ای علی من نذیر هستم و تو هادی و بقیه ذیل هادی می آید، یعنی سایرین، شئون دیگر هادی هستند.

- قائد کسی است که از جلو می برد؛
- سائق از پشت می برد؛
- علی بن الحسین جامعها (ها به امت برمی گردد)، جمع کننده؛

<sup>٦٠</sup> (٤) أضاف في نسخة «ب»: و مدني مؤمنيا.

<sup>٦١</sup> (٥) خ ل: محصيا.

<sup>٦٢</sup> (٦) في نسخة «ب» و البحار و المطبوع: سايرها.

<sup>٦٣</sup> (١) في نسخة «أ» و المطبوع: ناديا، و في البحار: ناديا.

<sup>٦٤</sup> (٢) الحجر: ٧٥.

<sup>٦٥</sup> (٣) أخرجه في البحار: ٣٦ / ٢٨٠ ضمن ح ٩١ عن مناقب ابن شهر آشوب: ١ / ٢٥١ عن عبد ابن محمد البغوي بإسناده المذكور الى ابن عمر، و في

ذيله قال: و قد روى ذلك جماعة عن جابر بن عبد الله، عن النبي صلى الله عليه و آله.

و أخرجه في اثبات الهداة: ٣ / ٢٢٢ عن الصراط المستقيم: ٢ / ١٥٠ عن البغوي.

و قال صاحب الاثبات: أسنده ابن خليل الى ابن عمر بأربعة و ثلاثين طريقا.

<sup>٦٦</sup> مائة متقبه من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٢٤

- عارفها، شناساننده‌اند؛
  - کاتبها، ثبت‌کننده است؛
  - محصیها، احصاکننده است؛
  - معبر باز می‌کند، عبور می‌دهد و نجات می‌دهد؛
  - قیام و سوق‌دهنده با امام جواد(علیه‌السلام) است. (در این روایات تعابیر ویژه‌ای از امام جواد(علیه‌السلام) بیان می‌شود.)
  - علی بن محمد(علیه‌السلام) امت را می‌پوشاند و علم‌دهنده است، این‌ها به قرینه چنین است که هم علم دارد و هم علم می‌دهد.
  - حسن بن علی(علیه‌السلام) کسی است که ندا می‌دهد و به امت عطا می‌دهد.
  - قائم هم خلف است، یعنی همه را پشتیبانی می‌کند، واسطه رزق است و مناشد است؛ نشد یعنی گم‌شده‌ها را پیدا کرده و به هم پیوست می‌دهد و ضمیمه می‌کند.
- روایت‌هایی را که خواندید، هر روایت برای یک منبر سخنرانی کافی است! ما ده روایت را بطور سریع خواندیم، اما شما باید با تمرکز بیشتری مطالعه کنید.

\*\*\*

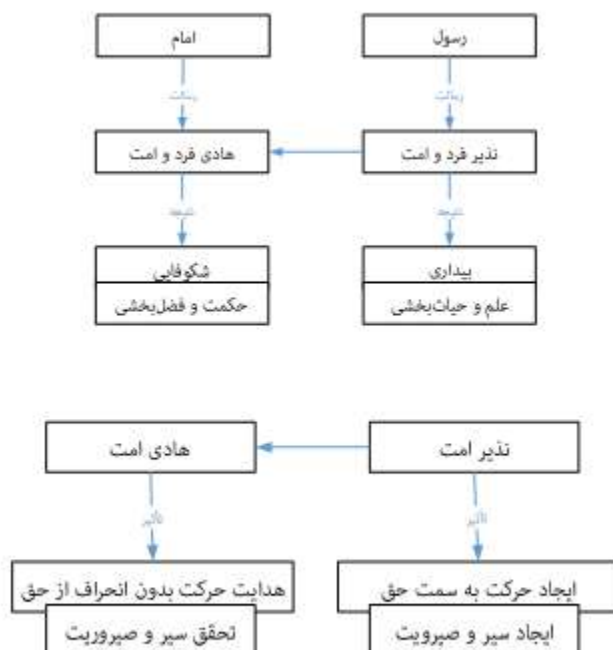
## ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

نتیجه بحث‌هایی که انجام شد:

گفتیم انسان یک شأن فردی دارد و یک شأن جمعی و تبدیل می‌شود به امت. وقتی راجع به هدایت انسان مطرح می‌شود، هم شأن فردی و هم شأن جمعی مهم می‌شود.

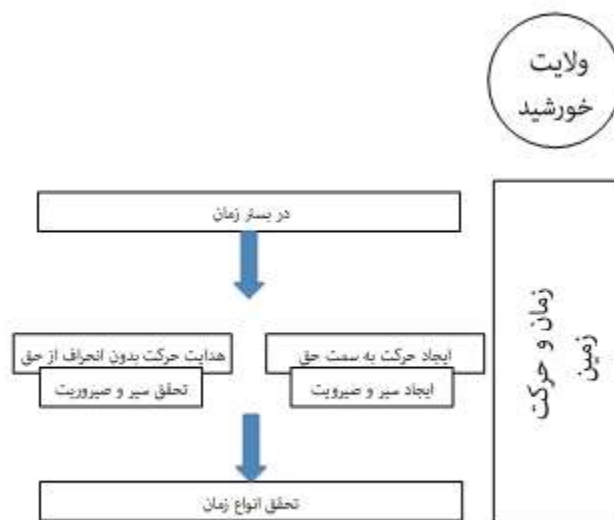
خداوند رسول فرستاده است که نذیر فرد و امت باشد. هم در ساحت فردی باید موضوع را دید و هم در ساحت جمعی. در قرآن بین رسول و امام تمایزی قائل شده است. کار رسول را انذار معرفی کرده است. بیدارکنندگی فرد و امت است بر اساس سوره یس. امام هادی (علیه السلام) فرد و امت است. حکمت و فضل می‌دهد.



شکوفایی را با فضل می‌آورند. تنش در گیاهی ایجاد می‌شود و از خواب بیدار می‌شود (انذار) و شروع می‌کند به جوانه‌زدن و برگ‌دهی و به بار نشستن، این می‌شود «هدایت». این گونه نیست که انذار و هدایت جدا شوند. همواره همراه هم هستند. اما شأن انذار، حالتی است که نمی‌گذارد به خواب بروند، گیاه که بخواهد به خواب رود، کاری

می‌کند بیدار شود. دو وجه است. وجه انذار که می‌گوییم «نذیر» وظیفه‌اش ایجاد حرکت است. حرکتی که ایجاد می‌شود سیر و صیوریت به سمت حق است. «هادی» وظیفه‌اش هدایت کردن بدون انحراف از حق است. در واقع سیر و صیوریت را تا رسیدن به نتیجه دنبال می‌کند.

بحث حرکت در اینجا مهم می‌شود. رسول و امام مثل خورشید هستند وجه ثابت حق هستند و زمان و حرکت مثل زمین می‌مانند. در واقع وقتی می‌گویید «حرکت» یعنی می‌گویید زمان. در بستر زمان حرکت ایجاد می‌شود و هدایت اتفاق می‌افتد به واسطه انواع حرکت و انواع زمان در این بستر محقق می‌شود.



بر اساس حصر عقلی، حرکت یعنی یک محرک داریم و هر حرکتی یک امر و نهی می‌خواهد، خارج از شیء یک چیزی می‌تواند هم محرک باشد هم متحرک و این به قدیم بودن مربوط است. اگر قدیم است حتماً یک زمانی بوجود آمده است. نمی‌تواند امر و نهی به خودش کند و محرک باید بیرون خودش باشد در غیر اینصورت حرکت به بی‌نهایت میل می‌کند چون کتاب و اجل دارد. محرک خارجی می‌خواهد و امکاناتی. هر حرکتی جهتی می‌خواهد، هر حرکتی سرعتی دارد. این باید هماهنگی داشته باشد با استقراء به حصر رسیدیم:

۱. محرکی باید باشد؛
۲. امکاناتی باشد که نسبت به آن حرکت صورت گیرد؛
۳. جهت حرکت؛

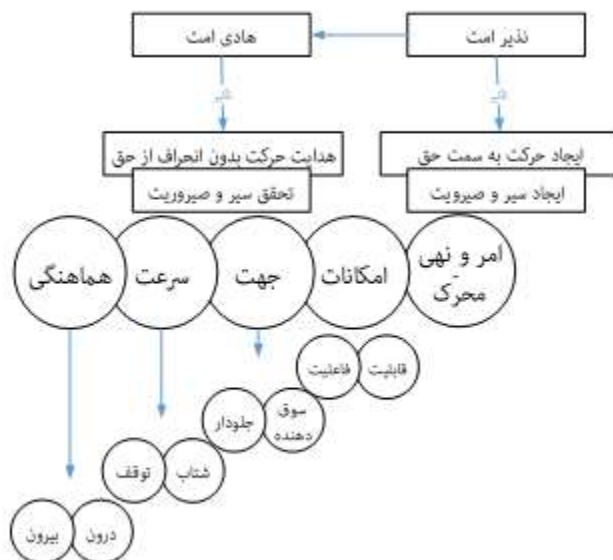
۴. سرعت؛

۵. هماهنگی.

و سوره عادیات با این بحث هماهنگ است. کسانی که سوار اسب می‌شوند و حرکتشان به نفس نفس می‌اندازدشان جهت داشته، هماهنگی دارند، سرعت دارند و امکانات. هماهنگی با خودش، در خودش و یا بیرون.

خورشید دو وجه دارد، استدلال زمینی را می‌گوییم و امام را از وجه زمینی و مسئله‌ای می‌خواهیم معرفی کنیم.

برای هر امکاناتی یک قابلیت و یک فاعلیت مطرح است. قابلیت یعنی استعداد و فاعلیت شکفتگی استعداد است. این که کسی چیزی را بالقوه دارد و کسی چیزی را بالفعل دارد. در جهت یک سائق یعنی جلوداری که اشتباه نکند و نقشه داشته باشد داریم و یک قائد که انگیزه‌دهنده از پشت سر است.



جلودار و سوق‌دهنده، نوعاً جلودارها بیرون قرار می‌گیرند و نوعاً سائق‌ها درون قرار می‌گیرند.

در سرعت، شتاب داریم و توقف. همیشه که نباید حرکت کند، گاهی باید بایستد.

خیلی وقت‌ها ایستادن مهم‌تر از حرکت کردن است. بین شتاب و توقف است که سرعت‌ها معنا پیدا می‌کنند. در هماهنگی، هماهنگی بین اجزای محرک داریم و هماهنگی بیرونی.

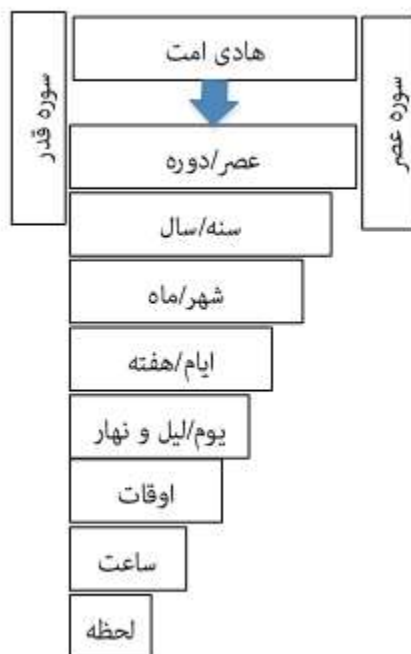


جلوبرنده کارش جلوگیری از اعوجاج است و سائق کارش این است که طرف خودش برود. خیلی خوب بود اگر مولفه‌ها سه‌تایی می‌شد. الان فقط هشت شهر بدست آورده و چهار شهر کم است.

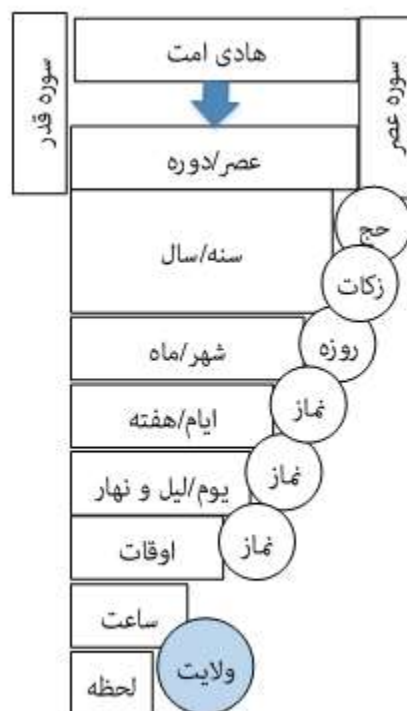
اشکال ندارد کسی بر اساس روایت و حصر عقلی چنین مدلی در بیاورد. کشف مهمی حاصل شد.

اساساً هدایت امت است، هدایت در عصر (دوره)، سال، ماه، هفته، هفت روز، صبح، ظهر، ... ساعت، لحظه (آن آن) صورت می‌گیرد و هدایت در لحظه می‌شود و ولایت جاری در لحظه می‌شود.

اسلام بر پنج پایه بنا شده است، حج، زکات، روزه، نماز و ولایت. ولایت چون روی هر لحظه است با امر و نهی بر همه غلبه دارد.



امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) را امام زمان می‌گوییم؛ معلوم نیست از کجا می‌گوییم اصطلاح کرده‌ایم هر چند در روایات رایج‌های آن هست. اما گویا واقعا این اصطلاح، اصطلاح درستی است. بهتر است می‌گفتیم امام لحظه نه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه).

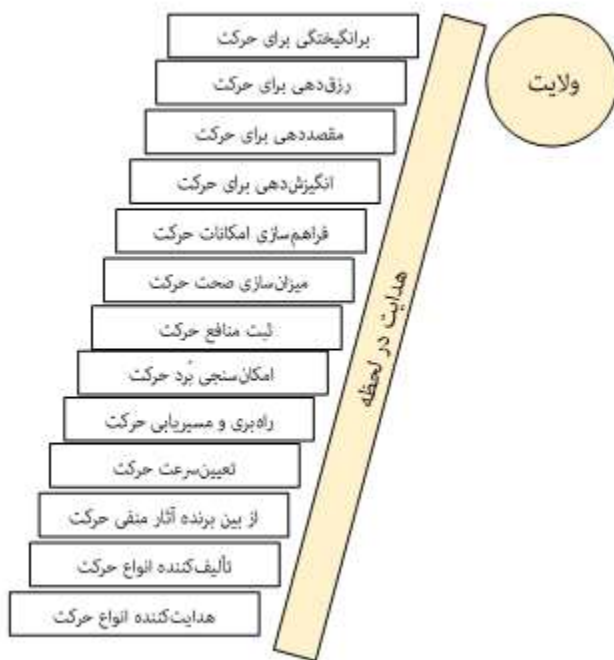


مدیریت و امامت در زمان جاری می‌شود. اگر زمان را بتوانید مدیریت کنید، همه چیز را توانسته‌اید مدیریت کنید.

شبهه انسانی است در لحظه و اگر در لحظه نباشد، شیعه نیست. بحث روزها خیلی مهم می‌شود. این نمودار خیلی بحث دارد. سوره قدر و عصر مطرح می‌شود. سال و ایام روزه مهم می‌شود. شهر اول ... روز اول ماه ... همه مهم می‌شود و مطالب بسیار جالبی دارد. در این جا گفتیم این زمین است و این خورشید است و انسان در هر لحظه‌ای به واسطه امر و نهی حرکتی انجام می‌دهد. ولایت (امر و نهی الهی) در هر لحظه باید باشد. برانگیختگی (قیام) باید اتفاق بیافتد و کسی که می‌خواهد حرکت کند، باید رزق لازم را داشته باشد. حتماً باید مقصد واضح باشد و انگیزش حرکت باید داشته باشد برای بعد حرکت داشتن زاد و توشه کافی نسبت به کارش فراهم کند.

صحت حرکتش را بتواند با معیاری بسنجد. منافع را باید بتواند ثبت کند و ببیند. برد حرکتش را باید بتواند افق‌سنجی کند و هر حرکتی بردی دارد. باید بتواند در آن مسیر حرکت کند و راه برود، سرعتش را تنظیم کند. نه زودتر برود و نه دیرتر. آثار منفی حرکتش را از بین ببرد. با بقیه حرکت‌های اطرافش تألیف داشته باشد و با انواع حرکت‌ها هدایت را ببیند.

خودش را باید واگذار کند. در هر لحظه به دوازده امام نیاز داریم اما در عین حال هر کدام از ائمه شأن مخصوص به خودشان را دارند و توجه به آن شأن ما را در آن حرکت کمک می‌کند. در عین وحدت کثرت قائل شدن. اگر کسی وحدت را در ذهن نداشته باشد به مقام اهل بیت (علیهم السلام) جفا کرده است.

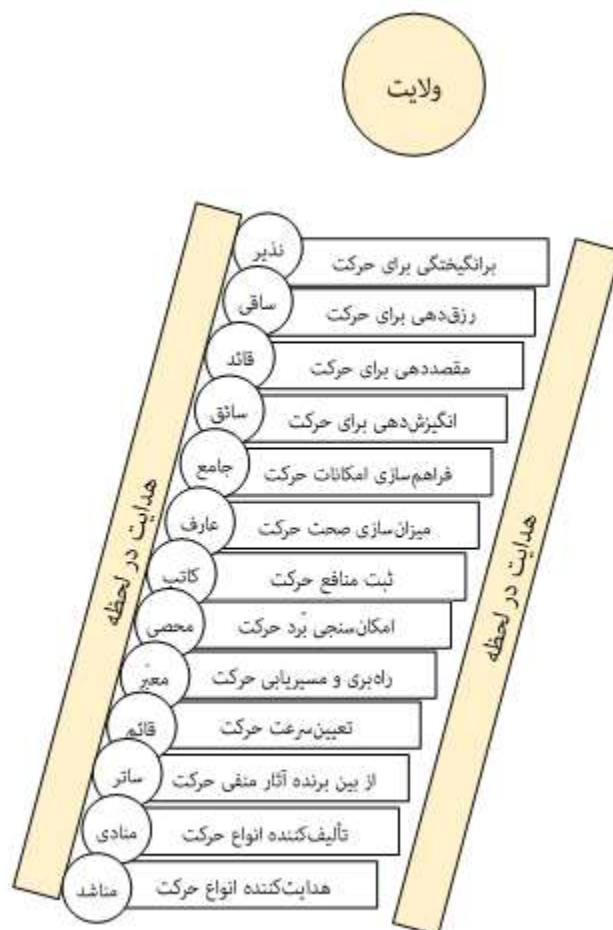


قسمت اول برانگیختگی را «نذیر» گوئیم و رزق‌دهی برای حرکت را «ساقی». مقصد‌دهی برای حرکت را «قائد»، انگیزش‌دهی برای حرکت را «سائق». فراهم‌سازی امکانات را «جامع» گوئیم.

مثلا در مورد نماز، حرکت را به عنوان نمونه نماز قرار می‌دهیم:

- باید وقتش برسد و اذان بگویند تا برانگیخته شود برای نماز باید گاهش برسد.
- نماز نباید ریایی باشد، مقصد باید غیرریایی باشد (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ)
- باید برای نماز انگیزه داشته باشد.
- جمعی از امکانات را باید فراهم کند. مهر و سجاده و زمین پاک و طهارت و ...
- حتما باید واقف شدن بر صحت کاری را داشته باشد. رکعت اول، رکعت دوم و ...

- حتما باید رکعت‌ها را احصا کند و گرنه شک یک و دو می‌کند.
- امکان‌سنجی برد حرکت، حرکت نماز سه رکعتی است، چهار رکعتی است. برد نماز، دقیقه می‌شود. بخاطر همین طول زمان تحقق پیدا می‌کند.
- راهبری سیر حرکت. ذکر واجب و مستحب
- مبالات داشتن؛ هر کاری نمی‌توان انجام داد یعنی مثلا نماز آنقدر طولانی شود که از وقت آن خارج شود.
- آثار منفی حرکت؛ انسان در دار تراحم زندگی می‌کند که گاهی عبادتش برای دیگران ضررهایی دارد.
- کاری را انجام نمی‌دهد، مادری باید فرزندش را شیر دهد و باید چهار دقیقه‌ای نماز بخواند و نیاز دارند از بین برنده آثار منفی باشد. نماز باید با بقیه حرکت‌های اجتماعی و فردی تأثیرگذار باشد. هدایت در انواع حرکت نیاز است.



❖ **امام اول، هادی و ساقی:** باید رزق، علم و توان را از او خواست. کل توان کل هدایت را بخواهیم. دو تا روایت را با هم می خوانیم. اسم اولی «از» و اسم دومی «تا» می باشد. از هادی تا ساقی.

❖ **امام دوم، قائد و ذائد:** نقشه راهی که ما را از گزند انحراف و ضلالت نجات دهد و از ما حمایت کند و از دشمن دفع کند. قائدش جلوداری و مقصدیابی است یعنی در زندگی بفهمیم ما چه کاره ایم، کجا باید برسیم، دکتر شویم، مهندس شویم، چه کاره شویم. ذائد یعنی دفع کننده انواع بلیات و آسیب ها. سوء ایجاد می کند، منع و دفع ایجاد می کند.

❖ **امام سوم، سائق و آمر:** انگیزش های ما در زندگی. انسان را از بی انگیزه بودن در زندگی خارج می کند. با یک اربعین دوباره شکفته می شود، دوبرتبه احساس می کند باید زندگی کند. آمر، امر می کند برای قیام و حرکت. از امام حسین (علیه السلام) انگیزه زندگی، انگیزه حیات طیب، انگیزه راه رفتن می خواهیم، انگیزه کار کردن، انگیزه بودن، انگیزه شدن و هر آنچه که انگیزه می خواهد. ليله الرغائب است. رغبت ها و میل ها را می شکند. مبداء میل و ذائقه انسان را تغییر می دهد و این خیلی مهم است. می گوید که من ذائقه کتاب خواندن ندارم..، من ذائقه فلان کار را ندارم. برود زیر قبه یا نه.. اینکه زیارت عاشورا بخواند یا کاری کند که ارتباط بگیرد.

❖ **امام چهارم، جامع و فارض:** جمع کننده و فرض کننده. من دلم می خواهد خوب بشوم، دوست خوب ندارم، معلم خوب ندارم. جمع می کند و البته فرض می کند. اگر دوست خوب آمد، بر تو واجب است که بروی چنین کنی، هم جامع است و هم فارض. چون جمع می کند، فرض می کند. شما می گویی برای هدایت می خواهم بروم فلان سفر و این قدر پول نیاز دارم، پول می دهد و بر تو واجب است که درست و سرجایش خرج کنی. امام سجاد (علیه السلام) هم جامع است و هم فارض. (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا) بعد از این که سور شد، جمع شد، فرض می شود. خدایا وظایف مرا به من بشناسان. رساله حقوق از امام سجاد (علیه السلام) است. اگر پدر و مادر خوب داری، حق شان را ادا کن.

❖ **امام پنجم، عارف و ناشر:** انسان هرچه از علم می خواهد که به معرفت و تصدیق او بیانجامد، که حرکت هایش را بشناسد، که خدا را بشناسد، که در این عالم معرفت پیدا کند، معرفتی که قابل نشر باشد

مثل عطری که در آن را باز می‌کنی و پخش می‌شود، علمی که وقتی در آن را باز کردی بوی عطرش همه را بگیرد. از امام باقر (علیه السلام) می‌خواهیم. ایشان باقر (شکافنده) علم نبی هستند.

#### ❖ امام ششم، کاتب و ثابت: ثبت خیلی مهم است. دستاورد شما در زندگی چیست؟ نمی‌دانم. چه چیزی

بلدی؟ نمی‌دانم. چه داری؟ نمی‌دانم. چکار بلدی؟ نمی‌دانم. کاتب و آنگاه ثابت. چون می‌فهمد این دارد به حرکت گرایش پیدا می‌کند. صدق است. خدا چه چیزهایی داده است؟.. خدایا مرا به خودم بشناسان تا ببینم چه استعدادهایی دارم و چه کارهایی می‌توانم انجام دهم. چه منفعت‌هایی برایم ثبت می‌شود و چه چیزهایی برایم ضرر دارد. در این زمان است که انسان انگیزه‌های حقیقی پیدا می‌کند. زمانی که انسان کرامتش را می‌بیند از گناه دور می‌شود. وقتی برای خودش کرامت را می‌نویسد، کریم می‌شود. وقتی برای خودش هوان و خواری می‌نویسد، خوار می‌شود. کسی که همز و لمز می‌کند انگیزه خواری پیدا می‌کند و در درون خودش طعنه به خود را می‌خواند، پس همز و لمز می‌کند.

#### ❖ امام هفتم محصی و قانع: داشته‌های بیرونی و درونی را احصا می‌کند. در مسیر حق سرشماری می‌کند.

آمارگیری، درصد موفقیت و خطا. ارزیابی و احصاء. قانع از بین برنده، با جدیت با ناتوانی برخورد می‌کند. از امام هفتم قدرت ارزیابی، توان برخورد، توان نه گفتن، توان بله گفتن، توان بودن در جایی، توان نبودن در جایی، توان بودن با قومی، توان نبودن با قومی و هر آنچه احصاء می‌خواهد، یادگیری آمار حقیقی و قاطعانه برخورد کردن بعد از آن.

#### ❖ امام هشتم معبر، منجی، طارد و مزین: دوران عمر را به سلامتی طی کنیم و به کسی گزند نرسانیم.

عبور و مرورمان به حق باشد و به نجات برسیم. جزء کسانی نباشیم که شقی هستند. هر آنچه ما را زینت اهل بیت (علیهم السلام) می‌کند و لباس فاخر عبودیت و جهاد و.. هر لباس فاخری را تن ما می‌کند و جلو می‌برد. طارد یعنی دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را طرد می‌کند.

#### ❖ امام نهم قائم، سائق و منزل: یعنی گاهی باید ایستاد و گاهی باید نازل شود. از قائم و سائق تا منزل.

گاهی باید وقوف داشت و رفت و گاهی باید رفت و نازل شد. خیلی وقت‌ها باید در جایی نازل شوید. زندگی را منزلگاهی دیدن. یعنی منزل به منزل دیدن از این مرحله به مرحله بعد. (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ) فارغ شو و بکار ببند. امام تفصیل است، امام جواد (علیه السلام). وقوف گاه‌های سال پیش شما چند جا بوده است. باید بدانی مرحله به مرحله بودن زندگی را. بچه‌هایی که به جشن تکلیف می‌رسند باید

کمی صبر کنند و احکام یاد بگیرند و عجله نکنند. با عبادت‌ها انس بگیرند و سپس حرکت کنند. این وقوف‌ها سکون نیست، ت کسب انرژی است. در زیست می‌گویند شب‌هایی که ذخیره‌گاه هستند (سوره مزمل)

❖ **امام دهم ساتر و عالم خطیب و مزوج:** از امام (علیه‌السلام) بخواهیم عیب‌های ما را بپوشاند و علم به ما بدهد. علم‌های ما مانع علم نشود. توفیق فهم حقایق و خطابه‌های روحانی و تزویج با ازواج مطهره. تزویج با ازواج مطهره یعنی رسیدن به لقاءالله در شکل تمثیل یافته. مزوج یعنی تألیف آنها با یکسری حقایق نوری. حور یعنی نور. حور یعنی نور ممثل. انسان حتی در قیامت هم همه چیز را با تمثیل می‌فهمد. هر کسی به درجات بالای علم می‌رسد قدرت تزویج با نور ممثل را می‌یابد. علم‌ها یا به شکل نهر هستند یا حور. خیلی حورش عجیب و غریب است.

❖ **امام یازدهم، منادی و معطی و سراج:** از امام یازدهم (علیه‌السلام) تألیف بین منادی و معطی و سراج را بخواهیم. در دنیا و آخرت انسان شبیه به خودش را بیابد و هماهنگ شود. منادی دعوت کننده است. انسان به هماهنگی با دیگران، سفره اهل بیت (علیهم‌السلام) و زیارت و بودن با علما و عرفا و ... و هر آنچه میهمانی باشد را باید از امام یازدهم (علیه‌السلام) بخواهد. منادی برگزارکننده همایش‌های انبیاء (علیهم‌السلام) است. دعوت در همه مهمانی‌های قدسی را از امام یازدهم می‌خواهیم. کجاها باید دعوت شویم؟ نباشد جایی خیراتی، معنویاتی و قدسیاتی باشد و ما دعوت نشویم!

❖ **امام دوازدهم، ساقی و مناشد و شفیع:** مناشد، گم شده‌ها را پیدا می‌کند. در زندگی خیلی وقت‌ها ما گم شده‌ایم و خیلی‌ها در زندگی ما، گم شده‌اند. رسیدن افراد مؤثر به یکدیگر. مقام شفاعت خیلی بالاست. هر وساطتی در عالم به واسطه او صورت می‌گیرد. شفیع می‌شود فراهم کردن اسباب کار.

این دوازده نور (علیهم‌السلام) و حضرت صدیقه (علیها‌السلام) که لیل‌القدر همه این‌هاست و «فَطْم» یعنی قطع فرد از هرگونه عذاب. منفعت کلی انذار و هدایت می‌شود «فَطْم».

دوازده امام را باید در حرکت‌های هر لحظه شناسایی کنیم. بالاخص در نماز خواندن خیلی خوب است. کسانی که به چهارده معصوم (علیهم‌السلام) سلام می‌دهند و حرکات نمازشان را به ائمه (علیهم‌السلام) مرتبط می‌کنند، خیلی کار خوبی می‌کنند.

در حرکتی مثل نماز، قبل از نماز، کمی قرار می‌گیریم، بگوییم یا امام جواد به من کمی قرار بده. انسان باید این سیزده حرکت را ببیند و در هر کاری با این سیزده موتور حرکت کند. حرکت‌های فردی باید اثنی عشری شود. در حرکت‌های جمعی، دوازده امامی می‌شود.

آئین‌نامه‌ای با سیزده عنوان بنویسید: علت حرکت، مبنای حرکت، نقشه حرکت (حسینی عمل می‌کند)، انگیزه‌های درونی چیست (حسینی عمل می‌کند)، چه امکاناتی فراهم کردی (سجّادی عمل می‌کند). هر حرکتی اقتضائاتی دارد که اگر تأمین نشود، طبق آیات اول سوره مبارکه کهف دچار «اعوجاج» می‌شود. «اعوجاج» امر مهمی است که خداوند بشارت می‌دهد که از رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برداشته است.

با این مبنا گام دوم تشکیل «جمع» است و گام سوم باید امت‌های تخصصی برای هر کدام ایجاد کنند. امت جهت یاب، امت تعیین‌کننده میزان، ... به ازای هر امام، امتی باید داشته باشیم.

اگر نتوان در ساحت ذهن و اندیشه دوازده امت آورد؛ یعنی امام را نخواهد شناخت.

دوازده امت، دوازده دانشگاه، دوازده حوزه، دوازده مکتب، دوازده نقیبی که قرآن می‌گوید. متخصصینی که در جهان گسترده می‌شوند تا دست مردم را بگیرند. هر حرکتی در عالم به نتیجه نمی‌رسد بخاطر همین همراه نبودن این‌ها با یکدیگر است.

دوازده ام‌القری می‌خواهید که نقش دوازده شهر (بلد) را برای همه حرکت‌های جمعی ایجاد کند.

بنای ما در این جلسات باز شدن سوره‌ها به صورت پژوهشی است. یکی از مباحث در سوره مبارکه قارعه «ثقل موازین» بود. بر اساس این سوره کتاب «عمل» به صورت بنیادی نوشته شده است. تمایل بود که کتابی در حوزه عمل به صورت مهارتی نوشته شود تا کتاب پنجم از کتاب‌های رشد بشود. طیب‌گزینی، خیر‌گزینی، حسن‌گزینی، بلوغ با هم بودن و این کتاب به عنوان کتاب پنجم باشد. هر چه سن انسان می‌گذرد، نیازش به عمل بیشتر می‌شود چون علمش وجود دارد اما قدرت عمل وجود ندارد. در هفت سال پنجم که حدودا سی سالگی می‌شود، باید به افراد آموزش داد که چگونه بتوانند میزان عمل خودشان را با علم‌شان تطبیق دهند. این کتاب بر این اساس نوشته شده است و نواقصی که در اینجا وجود دارد با سوره زلزال برطرف می‌شود.



## توضیحات خانم خوش اخلاق در خصوص کتاب «بلوغ عمل صالح داشتن» مهارت‌هایی برای وزن‌دار کردن اعمال با رویکرد صدق‌گزینی

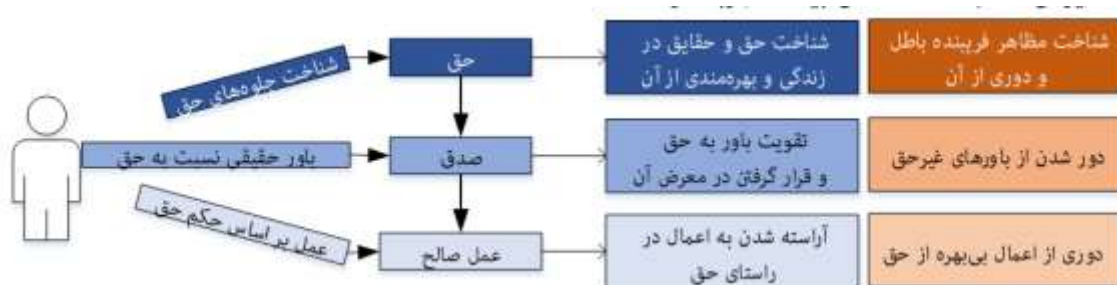
عمل هر انسانی قدر و اندازه‌ای دارد و باید مبتنی بر معیاری انجام دهد. عمل را مبتنی بر صدق انجام دادن. تعریف مقام صدق آمده است و حق را محور صدق قرار دادن و صدق یکی از صفات کمال انسان است که در صورت هم‌راستایی با حق در او تحقق پیدا می‌کند.

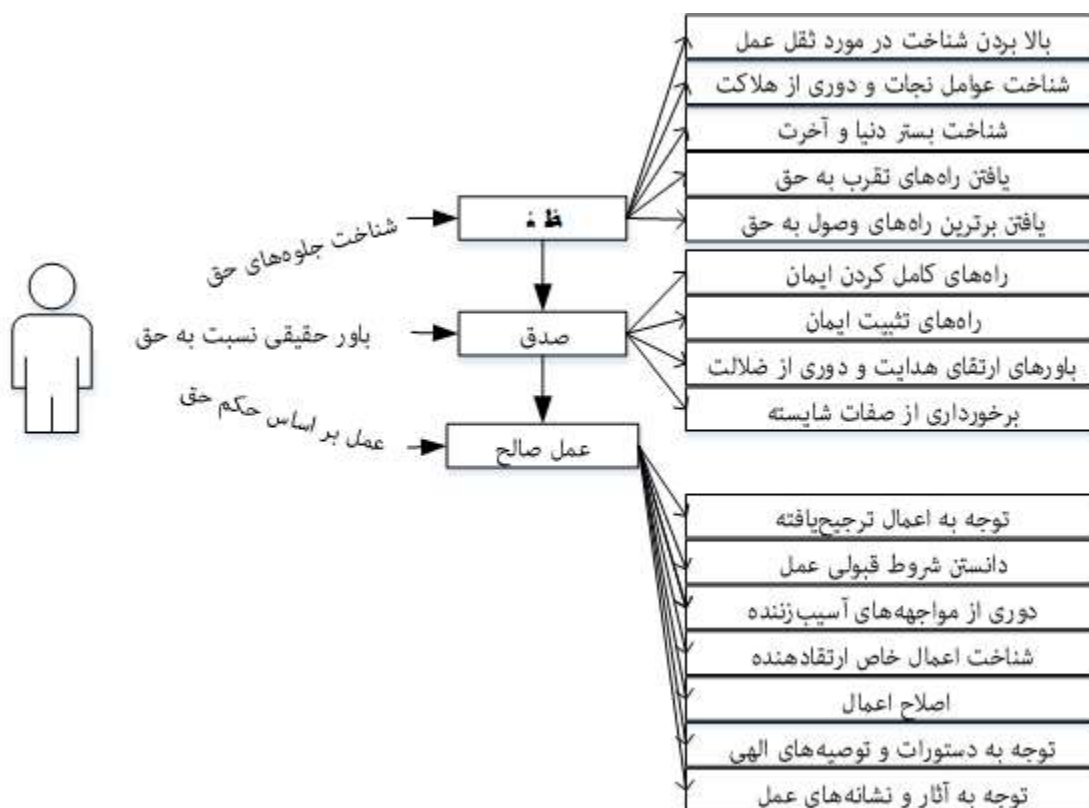
مهارت‌های داشتن عمل صالح را می‌توان در سه بخش متمایز فوق دنبال کرد.

بخش اول مربوط به حق و حقایق است که فرد بسترها، امکانات و وضعیت‌هایی که بیشترین حظ و بهره را از حق می‌برد شناخته و خود را در معرض آن قرار می‌دهد.

بخش دوم مربوط به باورهای درونی است که می‌تواند روح هر عملی را ارتقا دهد. در این صورت هر قدر اعمال باورمندتر شود و از کفر و باطل دورتر گردد، به صلاح نزدیک‌تر می‌شود.

بخش سوم مربوط به خود اعمال است زیرا عمل‌های صالح و غیرصالح دارای ویژگی‌هایی هستند که با شناخت آن ویژگی‌ها آنها را در زندگی بیشتر تجربه کرد.





روایت‌های کتاب «خصال» احصاء شد و بعد بخش‌بندی و فصل‌بندی و در نهایت عنوان مهارتی به آن داده شد.

در هر فصل میانگین ۱۲ الی ۱۶ روایت انتخاب شده است و این روایات در فصول و بخش‌های مختلف قرار گرفته است.

مثلا در فصل توجه به آخرت و زوال دنیا، عنوان دوری از محبت دنیا برای روایت زیر قرار داده شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.<sup>۶۷</sup>

امام ششم (عليه السلام) فرمود دوستی دنیا، سر همه خطاهاست.

**توضیح:**

برخی از حقایقی را که می‌توان از روایت فوق فهمید به شرح زیر است:

۱. هنگام مشاهده لغزش‌های زندگی لازم است نسبت به اصلاح گرایش‌هایی که منشأ آن اشتباه شده است، اهتمام داشت.

<sup>۶۷</sup> الخصال، ج ۱، ص: ۲۴

۲. تعلق داشتن به دنیا آگاهانه یا ناآگاهانه فرد را به خطا وادار می کند.

۳. برای این که بتوانیم لغزش های خود را کنترل کنیم لازم است نسبت به گرایش های خود کنترل داشته باشیم.

۴. ....

۵. ....

### تمرین:

محاسبه و مراقبه نسبت به لغزش ها لازم است همراه با گرایش ها و تعلق ها باشد. بر این اساس می توان با فهم اتصال خطاهای مشخص به گرایش ها و تعلق ها با برطرف کردن آن تعلق ها، از تکرار خطاها خودداری کرد. در غیر این صورت فرد مکرر، دچار خطاهای مشابه می شود.

خطاها	گرایش مرتبط با آن خطا	تعلق مرتبط با آن خطا

### ارزیابی:

میزان خطاها	دو ماه قبل (کمتر یا بیشتر)	دوماه قبل تر	دو ماه قبل تر
تکرار خطا			
خطاهای جدید			
تعلق به چیزهای مشخص دنیایی			
گرایش به امور دنیوی مشخص			

تمرین و ارزیابی داشتن خیلی مهم است. طبق این روایت می فهمیم که ریشه خطاها محبت دنیاست. هر خطایی که داریم ریشه در گرایشی دارد. باید ببیند بر اساس چه چیزی این خطا را مرتکب شده است.

مهارت دیگری که در این فصل به آن پرداخته شده است: ترجیح خواست خدا بر خواست خود است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِجَلَالِي وَجَمَالِي وَبِهَائِي وَعَلَائِي وَارْتِفَاعِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ إِلَّا جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ وَهَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ وَكَفَفْتُ عَنْهُ ضَيْعَتَهُ وَضَمَمْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ.<sup>۶۸</sup>

امام پنجم (علیه السلام) گوید: خدای عز و جل می فرماید: به جلال و جمال و بها و بلندی و رفعتم قسم هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای نفس خود بر نمی گزیند مگر آنکه از بیگانه بی نیازش می سازم و با فکر آخرتش دمساز؛ از هلاکتش محفوظ می دارم و آسمان و زمین را ضامن روزیش می گمارم و در برابر تجارت هر تاجری به سود وی در کارم.

### توضیح:

برخی از حقایقی را که می توان از روایت فوق فهمید به شرح زیر است:

۱. جهت زندگی هر کسی بر اساس همت اوست.
۲. همت هر کس با خواست او مشخص می شود.
۳. کسی که خواست خدا را بر خواست خود ترجیح دهد همت و خواستش الهی می شود.
۴. ....
۵. ....

### تمرین:

به طور طبیعی انسان کارهای اختیاری خود را بر اساس خواست و خواهشی انجام می دهد. می توان فهرستی از این کارهای انتخاب کرد و سپس هم راستایی آنها را با خواست و احکام الهی بررسی کرد. برآیند این کار لازم است خروج از غم و اندوه باشد.

عمل اختیاری در مدت زمانی مشخص (مثلا ده روز گذشته)	نیت و خواست خود	حکم خداوند در رابطه با آن

<sup>۶۸</sup> الخصال، ج ۱، ص: ۵


ارزیابی:

بر اساس روایت معیار خالی بودن از اهتمام به دنیا، خالی بودن از غم و اندوه و حسرت و مقایسه خود با دیگران است. بنابراین می توان وضعیت خود را در موارد زیر ارزیابی کرد:

مؤلفه های ارزیابی	دو ماه قبل (بیشتر یا کمتر)	دو ماه قبل تر (بیشتر یا کمتر)	دو ماه قبل تر (بیشتر یا کمتر)
میزان اجرای خواست های الهی			
میزان داشتن همت الهی و آخرتی			
میزان اذیت نشدن از دیگران			

در بحث های مهارتی ممکن است تمام کتاب را با پنج روایت جمع کنید، ممکن است با ده روایت. لزومی در کثرت و کثرت گرایی نداریم و باید براساس نیاز مخاطب از روایت ها استفاده شود. در کتاب مهارتی به ما نمی گویند که چرا خصال را دیدید اما اصول کافی یا کتابی دیگر را ندیدید. فرد خود را به روایات عرضه می کند و اعلام می کند که عمل صالح ندارد یا نمی داند دارد یا ندارد. از ائمه (علیهم السلام) سوال می کند و ائمه (علیهم السلام) پاسخ می دهند که اگر بخواهی عملی را صالح انجام بدهی و بعدا آن را ارتقاء بدهی که اگر ارتقاء ندهی به روزمرگی دچار می شوی.. خانم های خانه دار مجبور هستند؛ غذا درست کنند. این عمل باید صالح باشد، خانه مرتب کردن و رفت و آمد و ارتباط با خانواده و همسر و غیره را در برنامه داشته باشید و در تعامل با آنها باشید. گاهی بد اخلاقان می کنند. دنیا زمینه آشوب و فتنه و بهم ریختگی دارد. هر روز اتفاقی در دنیا می افتد و گاهی شک می کنیم از عدم استجابت ها. نه تنها آنچه اندوخته بودیم، زیاد نمی شود بلکه هر آنچه اندوخته بودیم نیز در این دنیا خرج می شود. اعمال ما کفایت نمی کند تا دینمان را نگه دارد. چه برسد به برزخ و چه برسد به قیامت. باید این نیاز در مخاطب ایجاد شود

که در صورت اعمال مهم نیست چون صورت اعمال به یکدیگر شبیه هستند. باطن عمل است که صالح بودن را مشخص می‌کند. مهارت حق‌گرایی و آخرت‌گرایی چیست؟ آیا از بد و بیراهی که به کسی گفتی می‌توانی ادعای ثواب از سوی خدا داشته باشی و به خدا عرضه کنی؟..

مهارت صدق را پیدا می‌کنیم. لزومی به تعدد نیست. در کتاب‌های مهارتی تعدد پراکندگی می‌آورد. هر تعداد روایت مورد نیاز است را به دست بیاوریم و استفاده کنیم. برخورد ما با دیگران انعکاس دارد. این کتاب را می‌خواستیم آیین نامه اجرایی آدم‌هایی قرار بدهیم که می‌خواهند کار اجرایی قرآنی کنند. هرکسی چهل روایت بخواند به مقام فقه می‌رسد. چهل پس عدد کمی نیست. هر مسئول قرآنی این کتاب را بخواند و عمل کند. هیچ‌کس نیست از مجموعه ما مگر این که به مفاد کتاب پایبند است و به مرور خطاهایش کم بشود و به عصمت برسد. اهل بیت (علیهم‌السلام) از حد عصمت برای فرد کوتاه نیامده‌اند. عصمتی در خور جمعی شیعی. شما دارید چنین جمعی را رقم می‌زنید. ما باید ثابت کنیم، اهل عمل هستیم و باید روایات را بخوانیم و عمل کنیم. تمرین‌ها برای این است که روایت‌ها سرسری خوانده نشود و فرد خطاهای خودش را احصاء کند. اگر مسیرتان درست باشد، نباید غم و اندوه و حسرت داشته باشید چرا که این‌ها حالت کاهنده دارد و از سرعت حرکت کم می‌کند اما غبطه سرعت حرکت می‌دهد.

یکی از مشکلات ما در زندگی این است که معنویات در زندگی شکل معنوی دارد اما ماهیت دنیایی دارد. کلاس قرآن می‌روی اما حسرت می‌خوری بر کسی که علم دارد. شیطان هم به خاطر همین تمرّد کرد. ابلیس نیامد به خاطر یک امر مادی سرکشی کند، بلکه گفت چطور این گل بدبو به مقام سجده همه ملانکه رسید؟! بالاترین عباد شد و چرا من نباید بالاترین باشم؟..

این فایل را در سوره زلزال اصلاح و کامل می‌کنیم.

این آیین‌نامه برای همه مجموعه است. مجموعه اگر به آیین‌نامه متعهد باشد و اهل‌بیتی شود و سبک زندگی‌اش را مطابق با نظر ائمه اصلاح کند، می‌تواند حالا قرآن بخواند.

این کار باید توسط جمع انجام شود چرا که برکت با جمع است و برای عمومی شدن این جریان بهتر است افراد بیشتری درگیر آن شوند.

عمل به این روایت‌ها مهم است و باید عمل به روایت شاخص داشته باشد و قابل ارزیابی باشد.

اینکه در دوره‌ای متن روایت‌هایی بتواند عامل جمع کردن افرادی باشد، این توفیق بزرگی است. در کتاب‌های قدیمی هم چنین است. کتاب‌های امالی چنین وضعیتی دارد. خواندن روایت توسط آقا در مجالس خارج از فقه‌شان برای علماء. اگر این اتفاق بیافتد، جایگاه روایت مشخص می‌شود. روایت باید در اصلاح ساختار نظام فکری بیاید. تا ذهن انسان شیعی نشود، قرآن خواندنش سنی و مسیحی است. نظام فکری را باید با روایت ساخت و بعد قرآن خواند تا ایجاد ترقی و تحول کند. شیعه یعنی ائمه شیعه و نه علمای شیعه. مبنای کارمان این می‌شود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَاءٍ» ...

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات